

طرح عناصر کلیدی در استراتژی برای دمکراسی و سوسیالیسم

فرامرز دادور

در این نوشته سعی بر این است که بر روی برخی از عوامل تعیین کننده اجتماعی و از جمله مقولات دمکراسی، عدالت اقتصادی و ضد امپریالیسم برای ایجاد یک جامعه آزاد و عادلانه یعنی سوسیالیسم مکث شده، به جایگاه آنها در استراتژی جنبش چپ برای نیل به دمکراسی و سوسیالیسم پرداخته شود.

۱- دمکراسی

در سراسر جهان، فعالان و گروه های چپ و طرفدار عدالت اجتماعی در صدد یافتن راه کارها و روشها برای سازماندهی روابط سیاسی- اجتماعی غیر استثماری و غیر بیگانه آور هستند که سرمایه داری را به چالش کشیده، بدیل های ساختاری رادیکال و دمکراتیک و در عین حال متناسب با ویژگیهای هر جامعه را در بر داشته باشند. اما سوال این است که طبق تجربیات ناموفق سوسیالیستی تا بحال و با توجه به فرایندهای ناشناخته اجتماعی دیگر که هنوز نیاز به تحقیق دارند، آیا به چه اشکالی از این گزینه های اجتماعی و چه نوع ساختارهای سیاسی که حامل حقوق بنیادی برای مشارکت هرچه بیشتر مردم در سازندگی جامعه آزاد و عادلانه باشند، میتوان رجعت نمود. از نظر نگارنده دمکراسی پیش شرط اصلی برای ایجاد عدالت اقتصادی است. اگر دمکراسی را به معنی شکلی از یک سازماندهی اجتماعی که طبق آن قدرت سیاسی بطور برابر در میان همه شهروندان توزیع میگردد، به مثابه سنگ بنای اولیه برای حرکت در جهت پیشرفت انسانی در جامعه بدانیم، در آنصورت برای فعالان و سازمانهای چپ مهم است که بر اساس این بنیاد مشترک فکری، در جهت ایجاد زمینه های سیاسی همگرایی در میان اپوزیسیون دمکراتیک که سوسیالیستها بخش رادیکال آن را تشکیل میدهند، تلاش گردد.

شواهد تاریخی نشان میدهند که تنها در چارچوب یک نظام سیاسی دمکراتیک، که مردم حق مشارکت مسنقیم و غیر مستقیم در تصمیم گیریهای امور جامعه را داشته باشند، بیشترین امکان برای تصمیمگیریهای مشترک در جهت منافع تمامی مردم بوجود میآید. با

توجه به وجود تنوعی از ارزشهای عقیدتی/فرهنگی در این دوره از تاریخ بشری، نظامهای دمکراتیک و بویژه انجمن محور تنها میتوانند که در چارچوب ساختار سراسری سیاسی که موازین حقوقی آن بطور دمکراتیک و بر مبنای قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) و از طریق مکانیسم همه پرسی (رفرندام) تعیین گردیده، جوابگوی منافع همگانی باشند. در واقع دیگر نمیتوان جوامع مدرن و دارای پیچیدگیهای فرهنگی/اجتماعی را، تحت سلطه یک سیستم عقیدتی "جهانشمول"، مگر با توسل به اختناق حکومتی، اداره نمود. تاریخا در ایران یکبار طی انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ و بار دیگر در بعد از شکست انقلاب ۱۳۵۷، قانون اساسی کشور وضع گردید. اولین آن به رغم داشتن اصول دمکراتیک، اما حاوی نظام موروثی و زمینه ساز استبداد سلطنتی بود و دومین که براساس موازین اسلام شیعه تنظیم شده، در زیر سلطه نظام ولایت فقیه، نافی آزادیها و حقوق دمکراتیک در جامعه بوده است. بر اساس این تجربه سیاسی در ایران و دیگر شواهد تاریخی در جهان بنظر میرسد که برای بازسازی دمکراتیک و انسانی جوامع، پدیده های حقوقی (ب.م. تعهد به موازین حقوق بشری) و ساختاری (ب.م. سیستم اداری انتخابی) نقش حیاتی بازی میکنند. یک جامعه انسانی نیازمند به این است که با استقرار یک ساختار مدیریتی غیر متمرکز، مردم بتوانند در سطوح مختلف جامعه، با انتخاب نمایندگان واقعی خود از طریق رای همگانی در انجمن های (پارلمانهای) سراسری، ایالتی، شهری، روستائی و با تصویب قوانین مدنی، سیاستهای کلی جامعه را تعیین کنند. این مجالس و انجمن های مردمی و انتخاب گردیده، قادر میگردند که با برگزیدن کمیته های (ب.م. شوراهای) کاری (اجرایی) که همواره قابل کنترل و تعویض هستند، برنامه های انتخاب شده با رای مردم را با توجه به خواست دمکراتیک عمومی به پیش ببرند. نمونه هائی از این نوع اشکال غیر متمرکز و دمکراتیک برای اداره جامعه در امریکای لاتین و بویژه در ونزئولا و بولیوی و همچنین در برخی ایالات هندوستان برقرار است. البته در ایران توده های مردم در فردای یک انقلاب دمکراتیک، با توجه به تجربیات جهانی و در عین حال ویژگیهای جغرافیای سیاسی در این کشور، اشکال مناسب برای اداره دمکراتیک جامعه را با حفظ ارزشهای جهانشمول حقوق بشری خواهند یافت. چگونگی پیشرفت در عرصه دمکراسی یکی از چالشهای بزرگ برای فعالان راه آزادی و عدالت نیز است

بدیهی است که تا وقتی که سطح معینی از تغییراتِ عدالتجویانه و مساوات‌گرانه انجام نگردد، حتی با وجودِ دمکراسی، رشد اقتصادی و مدرنیزاسیون بخودی خود لزوماً به بهبودی شرایط زندگی برای اکثریت توده‌های مردم منجر نمیگردد. در این ارتباط در تاریخ جنبشهای اجتماعی و از جمله در میان سوسیالیستها، در عین اینکه برای اغلب آنها آرمانهای انسانی همچنان انگیزه اصلی برای حرکت در راستای جامعه آزاد و عادلانه بوده، کاستیهای بسیاری نیز وجود داشته است. نیل به جامعه آرمانی که قرار است "بدون حکومت، بدون پول و بدون بازار" باشد در قید اتخاذ یک پروژه طولانی مدت است و مسلماً چالشهای سیاسی و فکری زیادی بر عهده جنبش سوسیالیستی میگذارد. در صورت وجود دمکراسی سیاسی، همگان از حق برابر سیاسی برای مشارکت در مسائل اجتماعی برخوردار میشوند، اما هنوز معضل عمده دیگر چگونگی مبارزه برای ایجاد دمکراسی اقتصادی، یعنی نهادینه کردن آن نوع از ساختار اقتصادی است که حامل توزیع عادلانه و نهایتاً برابر قدرت اقتصادی در میان همگان باشد. در این ارتباط است که ایجاد تغییرات رادیکال در ساختار اجتماعی ضروری میگردد. واقعیت این است که در جهان امروز و از جمله در ایران، سیطره سرمایه‌داری که یک سیستم اجتماعی طبقاتی بر اساس روابط کالائی، کنترل و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و فعالیتهای اقتصادی میباشد، عمدتاً موجب فقر و محرومیت در میان اکثریت جمعیت دنیا بوده ناهنجاریهای دیگر غیر انسانی مانند جنگ، تجاوز نظامی و بس نسل کشیها را در بر داشته است.

در سراسر دنیا، چه در کشورهای پیشرفته و چه در جوامع توسعه‌یافته، تحت سلطه گروه‌های بسیار کوچک ولی پُر قدرت که ابزار و اهرم‌های امنیتی و نظامی را برای حمایت از منافع خود بکار میبرند، فاصله‌های طبقاتی زیادی بین اقلیتی از صاحبان ثروتهای عظیم (یک درصدیها) در یک طرف و اکثریتی از توده‌های زحمتکش و محروم (بالای نود درصد) در طرف دیگر ظهور نموده است. طبق تحلیل ژرفِ توماس پیکتی در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم، قرن‌ها است که با بالا رفتن نرخ سودآوری نسبت به رشد اقتصادی، صاحبان سرمایه‌های بزرگ با سرعت و شدت بیشتری به انباشت ثروت دست میابند. نیروی محرکه برای نابرابری اقتصادی، در توانائی صاحبان سرمایه برای برداشت روزافزون از سرمایه‌گذاری است که نسبت به آنها سهم کارگران و مزد بگیران از ارزش اجتماعی تولید گشته همواره سیر نزولی دارد. در آمریکا ۱۰ درصد از جمعیت صاحب ۷۲ درصد از سرمایه است در حالیکه ۵۰ درصد از مردم تنها دارای ۲ درصد از

آن میباشد و در واقع سیستم اقتصادی و سیاسی بوسیله اقلیتی از صاحبان ثروت و قدرت تعیین میگردد (نیو پولیتیکس، تابستان ۲۰۱۴: ۱۳۰-۱۲۵). بعد از بحران عظیم مالی در سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۷، شرایط زندگی برای اکثریت توده های مردم وخیم تر گردیده و در امریکا که ثروتمند ترین کشور دنیا است و دمکراسی سیاسی در سطحی برقرار میباشد، فاصله طبقاتی بسیار فاحش بوده بیش از ۴۰ میلیون زیر خط فقر (۲۴ هزار دلار در سال برای یک خانواده چهار نفری) زندگی میکنند در حالیکه مثلا خانواده والتون، بنیانگذار فروشگاه های زنجیره ای وال مارت صاحب دارائی حدود ۷۰ میلیاردی است. بین سالهای ۱۹۹۳ و ۲۰۰۷ بیش از دو سوم از رشد درآمد در امریکا تنها نصیب یک درصد از جمعیت (صاحبان سرمایه های عظیم) شد (ویلیام.ک. تَب، مانتلی ریویو، سپتامبر ۲۰۱۴: ص ۱۷).

در ایران بخاطر نبود هرگونه سیستم شفاف و دمکراتیک، سرمایه داری در عریانترین و فاسد ترین نوع خود، وضعیت بسیار وخیم و ناعادلانه برای مردم ایجاد نموده است. طبق گزارش وزارت اقتصاد ۳۱ درصد از خانوارها زیر خط فقر زندگی میکنند و طبقه متوسط بطور روزافزون در حال تحلیل میباشد. این درحالی است که اقلیتی از حکومتگران و وابستگان سرمایه دار آنها در بخش "خصوصی" و در واقع طیف بسیار کوچکی در بین مسئولان بالای دولتی، رده های بالای نیروهای انتظامی و شرکای سرمایه دار آنها از طریق کنترل بر بنیادهای شبه دولتی و انحصار عمده فعالیت های اقتصادی در عرصه های تجاری، بانکی، ساختمانی و صنایع پتروشیمی و نفت، صدها بلیون دلار را به نفع خود و خانواده های خود ضبط نموده اند. آمار انتشار یافته چند سال پیش از طرف منابع خبری غرب و از جمله سی ان ان حاکی از وجود ده ها بلیون دلار در حسابهای بیش از ۱۵۰ نفر از دست اندرکاران نظام بویژه خانواده علی خامنه ای در بانکهای خارج است. در سالهای اخیر، برملا شدن گوشه هایی از فساد مالی در ارتباط با مقامات و وابستگان رژیم و از جمله ماجرای انتقال میلیاردها تومان به بانکهای خارجی از طرف افرادی مثل بابک زنجانی و محمد رضا رحیمی (معاون اول رئیس جمهوری در دولت محمود احمدی نژاد) و درج این خبر که تنها بدهی ۳۰ نفر از سرمایه داران به بانک ملی بیش از ۵ هزار بلیون تومان بوده و به احتمال قوی باز نگشتنی میباشد، درجه عمق چپاول و سرقت از ثروت جامعه را نشان میدهد. در واقع روشن است که اگر در جوامع مدرن با توجه به وجود حقوق مدنی و اجرای نسبی موازین قانونی، شکل استخراج ارزش اضافی و انباشت سرمایه و ثروت از طرف نخبگان قلیل در جامعه عمدتاً بر اساسی مکانیسم های

اقتصادی صورت گرفته، صاحبان سرمایه با مددجویی از نهادهای حکومتی (بویژه مسولین وابسته به احزاب دست راستی)، با توسل به فرامین نئولیبرال (اقتصاد ریاضتی) به بخش عظیمی از سهم کارگران و کارکنان از ارزشهای اجتماعی تولید گشته در اشکالی مانند لغو و یا تقلیل در مقررات در محیط های کاری، اشتغال زدائی و تقلیل در کارمزد و مزایای اجتماعی دستبرد میزنند، در کشورهای بسته، خودکامه و غیر دمکراتیک سرمایه داری مثل چین و ایران که حاکمان سرمایه و قدرت به سیاستهای عریان سرکوبگرانه متوسل میگردند، درجه استثمار و استخراج ارزش اضافی از طبقات و استثمار زحمتکش شدیدتر است.

یک نمونه از فرق فاحش مابین وضعیت زندگی برای کارگران در جوامع باز و نسبتا دمکراتیک با کشورهای بسته و خودکامه این است که در غرب کارمزد کارگران تقریبا ۵۰ درصد از هزینه موسسات را تشکیل میدهد در حالیکه در چین این رقم تنها ۱۰ درصد است. به این معنی که در جوامع غیر آزاد در حالیکه جنبشهای اجتماعی و اتحادیه های کارگری همواره تحت سرکوب قرار دارند، حاکمان سرمایه و قدرت با شدت بیشتری از جامعه کارگری کار کشیده سهم بزرگتری از ارزش اجتماعی تولید گشته را تصاحب میکنند. در ایران وضعیت حتی وخیمتر نیز است. سردمداران جمهوری اسلامی با توسل به موازین سرکوبگرانه، سیاستهای خصوصی سازی و اختصاصی سازی را با اتکا بر موسسات اقتصادی دولتی مانند بانکها، بنیادهای وابسته به گروه های حاکم و در خدمت به منافع حکومتی خود به پیش میبرند. در نبود آزادیهای دمکراتیک و نفی شکل یابی برای تلاشگران در جنبش های اجتماعی و بویژه در بین فعالان کارگری، جای تعجب ندارد که میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی به بهانه های واهی از قبیل سرمایه گذاری در "پروژه های" گوناگون اقتصادی در بین سردمداران تقسیم میگردد. چنین روند چپاولگرانه اقتصادی در پروسه توزیع ثروت اجتماعی در بین خود (مانند روند خصوصی سازی برای خودیها و وجود بلیونها دلار بدهی طلب نشده از طرف سرمایه داران و دلان وابسته به نظام به بانکهای کشور) چندان بدون شباهت به وجود فساد اقتصادی در کشورهای خودکامه و تک حزبی مثل سنگاپور، چین، ویتنام نیست. در واقع در ایران نیز همانند جوامع دیر توسعه یافته، پروسه انتقال از سیستم نابهنگام سرمایه داری در زیر یوغ حکومت ایدئولوژیک به رژیم پوپولیستی و پراگماتیک و در عین حال هنوز غیر دمکراتیک با حفظ منافع اقتصادی/اجتماعی صاحبان قدرت و ثروت شروع شده است. در این مقطع توجه به وجود تضادهای

عمده اجتماعی مهم است. در ایران بخاطرِ تداومِ سلطه مجموعه ای از ستمهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، مبارزه برای ایجاد یک جامعه دمکراتیک و عادلانه از مراحل تاریخی مختلف میگذرد به این معنی که از دیدگاهِ جنبشِ سوسیالیستی گرچه با نهادینه شدن حقوق دمکراتیک و استردادِ حق تشکل یابی، توده های کارگری و زحمتکش میتوانند که به بخشی از مطالبات اقتصادی و اجتماعی دست یابند و حتی ممکن است که در دورانِ گذارِ تدریجی به دمکراسی و حاکمیتِ مردمی در زمانهای معینی توانسته باشند که در حوزه های اقتصاد بر وسایل تولید و موسسات اقتصادی، کنترل و مالکیت جمعی بیابند، اما هنوز با توجه به سلطه نظام بازار و سیستم قانون ارزش در سراسر جهان، روشن است که تا دست یابی به نظامهای عاری از استثمار و ستمهای اجتماعی چالشهای فراوانی در مقابل جنبش جهانی سوسیالیسم وجود دارند که در وحله اول، مبرمترین آن عبور از جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی و آزادیهای دمکراتیک در ایران است.

۳- ضد امپریالیسم

لذ نقطه نظر سوسیالیستی، جهانی شدن سرمایه دلیل اصلی برای ظهور فقر، فاصله عظیم طبقاتی و ظهور جنگهای خانمانسوز و اغلب ناهنجاریها از قبیل نژارستی، .. نسبت به زن، و تغصبات عقیدتی/مذهبی در دنیا است. در زمان حاضر ما شاهد جنگ و ستیزِ دائم در بسیاری از نقاط جهان و بخصوص در خاورمیانه هستیم. یک عامل بنیادی دخیل در تداومِ برخوردهای نظامی، ناشی از سیاستهای امپریالیستیِ مدافع منافع سرمایه های جهانی، و جنگ افروزترینِ آن حکومت امریکا است. از سالهای ۱۹۵۰ بعد حاکمان سرمایه در امریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو در بسیاری از جنگهای تجاوزکارانه و از جمله در کره، ویتنام، افغانستان و عراق درگیر بوده و هم اکنون تنها امریکا دارای بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان است. صنایع نفتی و نظامی که سودهای سرشاری میبرند قدرتهای اصلی مالی برای سیاستهای نظامی گریِ حکومتی هستند. از اوایل سالهای ۱۹۹۰، موسسات جهانی مالی در کشورهای عمده سرمایه داری، بویژه امریکا، نیز در جهت گیری سیاستهای خارجی بسیار تاثیرگذار بوده اند. هم اکنون بسیاری از بودجه های ملی در کشورهای جهان، مانند آرژانتین و یونان به بانکهای خارجی با بهره های بالا مدیون هستند. در واقع دول کشورهای ثروتمند در راستای پیشبرد منافع یک درصدیها (و نه ۹۹ درصدیها) که سرمایه های آنها در سودآورترین صنایع (مالی،

نظامی، نفتی/پتروشیمی، غیره) و در سطح جهانی بکار زده شده، تا حدی در گرو همکاری با و یا برکناری حکومت‌های دیگر در سراسر دنیا میباشد، سیاست خارجی خود را تعیین میکنند. کنترل (و یا جلوگیری از دسترسی قدرتهای رقیب مانند چین به) منابع عظیم انرژی در جهان و از جمله خاورمیانه یکی از عوامل عمده برای تجاوز نظامی به افغانستان و عراق و یا کمک به تغییر رژیمهای سرکش و غیر قابل کنترل (مثل حکومت سرنگون شده قذافی و یا رژیم فعلی حافظ اسد) میباشد. در رابطه با ایران نیز هدف قدرتهای امپریالیستی، رام نمودن و به خط آوردن حکومت جمهوری اسلامی با منافع استراتژیک سرمایه های جهانی است و توسل به سیاستهای تهدید آمیز در مورد برنامه های انرژی اتمی ایران و حرکتهای ماجراجویانه حاکمان جمهوری اسلامی در منطقه و البته در دوره روحانی، اتخاذ شیوه های نرمتر و "سازنده تر" در قبال رژیم، همه در آن راستا میباشد. در این خطور تنها به ذکر این اصل اکتفا میشود که از نقطه نظر جنبش سوسیالیستی تعهد به حفظ استقلال حکومت دمکراتیک در فردای انقلاب و شرکت در و دفاع از مبارزات مردم علیه تعرض ها و تجاوزات از سوی امپریالیست ها و قدرتهای خارجی وظیفه سیاسی و ارزشی ماست.

۴- استراتژی سیاسی برای چپ ایران

از دیدگاه سوسیالیستی محو روابط طبقاتی و ستمهای اقتصادی/اجتماعی مشروط بر برچیدن سیستم سرمایه داری و بویژه قانون ارزش تنیده در آن است که بر اساس آن تولیدات اجتماعی و از جمله نیروی کار انسان به مثابه کالا و نه ثروتی مفید برای جامعه، ارزشگذاری و مبادله گردیده، بر اساس مکانیسم بازار جهانی، مولود روابط استثمارگر و نابرابر در جوامع میباشد. جنبش سوسیالیستی باورمند به عبور از مناسبات سرمایه داری نمیتواند که مبارزات خود را تنها به پشتیبانی از اهداف عام آزادیخواهان/عدالتجویانه و سازمانگری در میان جنبش های کارگری، زنان و جوانان جهت دستیابی به حقوق دمکراتیک و آزادیهای مدنی که البته مهم هستند، محدود کند، بلکه نیازمند به این هم است که از همان اوان فعالیت های اجتماعی، با ارائه بدیل های رادیکال ساختاری در عرصه های گوناگون اقتصادی/اجتماعی، در قبال خصیصه های اصلی سرمایه داری و از جمله مناسبات کالائی، دارای استراتژی بنیادین باشد. گرچه ممکن است که برای رسیدن به یک همچون جامعه انسانی، راه طولانی (ب.م. چندین نسل) در پیش روی جنبش باشد، اما مهم است که جریانات و سازمانهای سوسیالیستی، به لحاظ خصیصه، جایگاه، ارزشها، چشم

انداز و برنامه های سیاسی/اجتماعی و نه فقط در روشها و تاکتیکهای مبارزاتی، از دیگر جنبشهای دمکراتیک اما متوهم به امکان تحول پذیری سرمایه داری برای رهائی انسانها، قابل تفکیک باشند. اما در این جهان پیچیده و آکنده از روابط و فعالیتهای متنوع اقتصادی/اجتماعی در اشکال متنوع مادی (اشتغال در عرصه محصولات صنعتی/کشاورزی) و غیر مادی (تولیدات هنری/فرهنگی و خدماتی)، عجیب نیست که ارائه گزینه های غیر سرمایه دارانه با موانع بیشمار و از جمله یورش خصمانه از طرف صاحبان قدرتهای اقتصادی/سیاسی در یک طرف و مقاومت فکری از جانب بخشهایی از جمعیت متوهم و آغشته به فرهنگ منفعت جویانه و مصرف گرایانه فردی، در طرف دیگر روبرو است.

اما حرکتهای رادیکال و فراسرمایه داری که به مطالبات دمکراتیک عام محدود نمیگردد، در تمامی جوامع طبقاتی با برخوردهای تندتر (و معمولا سرکوبهای خشونت آمیز) از سوی سازمانهای دولتی و غیر دولتی مدافع نظام روبرو میگردند. در شرایطی که تقریبا تمامی موسسات اقتصادی (در عرصه های تولید، توزیع و خدمات) تحت لوای روابط رقابتی و متاثر از قانون ارزش فعالیت میکنند، هر نوع تجمع کارگری که در صدد سازماندهی واحد اقتصادی مبتنی بر مالکیت اجتماعی و مکانیسم توزیع عادلانه ثروت بر اساس الگوی: از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه ارزش کار انجام شود با مقاومت خصمانه سیاسی و مالی از طرف قدرتهای سرمایه داری روبرو میگردد. چالش عمده این است که آیا با این نوع موانع سیاسی/اجتماعی چکار میتوان کرد. تاریخا، بخشی در چپ به سیاست تسخیر قدرت دولتی برای کنترل سرمایه و جریان پول و نهادینه کردن مناسبات اقتصادی غیر کالائی و غیر بازاری از طریق برنامه ریزی و تقسیم کار سراسری روی آورد که نمونه ناموفق آن در اغلب کشورهای سوسیالیستی در قرن ۲۰ دیده شد. نظرگاهی نیز (شاخه های گوناگون آنارشیستی) با تاکید بر ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی و تقویت تشکل های مردمی در سطح جامعه مدنی و در واقع ایجاد شبکه هائی از موسسات اقتصادی اشتراکی در جامعه که در ارتباط افقی با یکدیگر باشند را، بدون اینکه نقشی برای نهاد دولتی جهت مدیریت سراسری و محلی قائل باشند، همچنان ترویج میکند. نگاه دیگری به استراتژی چپ که بنظر نگارنده درستتر است، با اعتقاد به ضرورت هر دو فرایند در دوران کنونی گذار، برای ارگانهای دمکراتیک حکومتی در اشکال گوناگون سراسری و محلی در یک طرف و تجمع های مردمی برخاسته از درون جامعه در طرف دیگر، جایگاه موثر سیاسی قائل است.

در ایران در زیر سلطه دیکتاتوری سیاسی/مذهبی جمهوری اسلامی، تاکتیکها و راهکردهای مبارزاتی گوناگون در پیش روی جنبش مردمی و از جمله بخش چپ آن وجود دارد. اگر برای سوسیالیستها هدف دراز مدت عبور از سرمایه داری و سازماندهی جامعه بر اساس مناسبات غیر استثماری و غیر ستمگرانه از تکوین دمکراسی جدا ناپذیر است، و اگر برای بخش گسترده ای از اپوزیسیون مردمی، سوسیالیست و غیر سوسیالیست، ایجاد تغییر بنیادین سیاسی در نظام و استقرار دمکراسی سیاسی هدف مشترک میباشد، بنابراین مهم است که تدوین استراتژی سیاسی با حفظ اهداف نهائی و برحذر شدن از اتخاذ سیاستهای متناقض مبارزاتی، در راستای هدف بلافاصله یعنی گذر از جمهوری اسلامی، تزلزل سیاسی در بر نداشته باشد. البته توهمی نباید داشت که در این مقطع تاریخی به احتمال زیاد تغییرات رادیکال عمدتاً در حیطه ساختار سیاسی با چشم انداز دمکراسی پارامانی انجام خواهد گرفت و برای چپ میباید روشن یباشد که حتی با وجود دمکراسی لیبرالی، به رغم تحولات مترقی در عرصه آزادیهای مدنی و حقوق بشر، روند استثمار سرمایه داری متوقف نشده، تنها بخود چهره "دمکراتیک" میگیرد. اما بهر حال انجام هر نوع تحول و رفرم اجتماعی و از جمله استقرار آزادیهای مدنی مهم است. واقعیت این است که عوامل زیادی و از جمله عدم وجود شناخت از و اعتماد به کارکرد الگوهای ساختاری جدید و متفاوت و نبود رشد کافی در فرهنگ مساوات گرانه و همبستگی طلب در میان مردم، در مقابل حرکتهای رادیکال و انقلابی از طرف جنبش سوسیالیستی موانع بیشماری ایجاد کرده اند. بخشی از چپ بدرستی بر خط مشی حرکت تدریجی سیاسی به سوی سوسیالیسم تاکید میکند و در این رابطه مجموعه ای از مبارزات پارلمانی و فراپارلمانی را مفید میدانند.

اگر این موضوع روشن باشد که دستگاه حکومتی به مثابه یک سازمان سیاسی همواره تحت تاثیر مناسبات عمده اقتصادی/اجتماعی و قدرتهای حاکم در جامعه است که سمت و سوی خاص طبقاتی و با توجه به اوضاع جوامع کنونی، در واقع خصیصه سرمایه داری بخود میگیرد، در آن صورت خط مشی سیاسی درست آن است که بدون دخیل بودن در هر نوع توهم پراکنی در مورد ظهور بلافاصله دمکراسی واقعی و مناسبات مساوات گرانه بعد از پیروزی انقلاب دمکراتیک، در حین استقبال از ظهور هر نوع تحولات مترقی سیاسی/اجتماعی، همزمان به امر افشاگری از روابط ستمگرانه موجود در سرمایه داری ادامه داده از فرصتهای ممکنه در جهت احقاق گزینه های کمابیش سوسیالیستی استفاده گردد. بدیهی است که فعالیت در عرصه های گوناگون دمکراتیک مرتبط با

مطالباتِ محرومان، زحمتکشان، زنان و اقلیتهای ملی/مذهبی، همواره بخش عمده ای از وظایف جنبش چپ را تشکیل میدهد. در این رابطه است که پیوستن به و پشتیبانی از مبارزات جنبشهای مردمی، بویژه در عرصه مطالباتِ کارگران، زنان و ملیتها میباید وظیفه دائم برای چپ باشد.

۵- نگاهی کلی به استراتژی برای دمکراسی

امروزه در مقابلِ اپوزیسیونِ آزادیخواه و از جمله سازمانهای چپ، پرسشِ اساسی این است که در زیر سلطه نظام خودکامه استبدادی/مذهبی کنونی آیا میتوان به فعالیتهای دمکراتیکِ هدفمند در راستای هرچه بیشتر عمیقتر نمودن دمکراسی دامن زد و یا اینکه تغییرات بنیادیِ سیاسی در گرو گذر از جمهوری اسلامی میباشد. در ۳۵ سال گذشته تجربه نشان داده است که برای جناحهای گوناگون حکومتی در جمهوری اسلامی، حفظ نظام یک امر مقدس است و آنها با جابجائیِ نظام با یک ساختارِ دمکراتیک و از جمله برقراری سکولاریسم و آزادیهای مدنیِ الهام گرفته از ارزشهای حقوق بشری جهانشمول شدیداً مخالفت میکنند. فعالان اجتماعی در جنبشهای کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و دیگر جریانهای مردمی، همواره از حق تشکیل سازمانهای مستقل خود و از حقوقِ دمکراتیک (ب.م. حق بیان، اعتراض و تشکل) محروم بوده و هر نوع مقاومت و اعتراضِ حقیقلبانه از سوی توده های مردم شدیداً بوسیله رژیم سرکوب میگردد. حکومتگران از اوان استقرارِ جمهوری اسلامی بدون تحملِ مخالفانِ سیاسی و فعالیتهای اپوزیسیونی که در جوامع دمکراتیک مرسوم است شدیداً به سرکوبهای قهر آمیز و خونین متوسل گردیده، ده ها هزار از منتقدین را شکنجه و اعدام نموده، زندانهای ایران همواره مملو از فعالانِ سیاسیِ دگراندیش بوده است. در این رهگذر، مسئله کلیدی این است که با توجه به مختصاتِ سیاسی/ایدئولوژیکِ غالب بر نظام موجود، آیا چه مجموعه از روشها و تاکتیکها میتوانند در راستای برکناری آن موثر قرار گیرند. در واقع موضوع اصلی این است که آیا تحت سلطه نظام فقهاتی میشود با اتخاذ شیوه های انتقادی و شرکت در سیستمِ سیاسیِ کنترل شده و امنیتی به اصلاحات رادیکال دست یافت، یا اینکه تجربه نشان داده است که بدون ایجاد یک دگرگونی بنیادی در ساختار سیاسی حاکم نمیتوان به حقوقِ اولیه انسانی و از جمله آزادیهای مدنی و مطالبات عدالتجویانه دست یافت.

از منظرِ اپوزیسیونِ ساختارشکن، واضح است که برای نیل به جامعه دمکراتیکی که حاملِ زمینه های اولیه اجتماعی برای اهدافِ

آزادخواهانه و عدالتجویانه باشد، نیاز است که در درجه اول در جهت تقویت پایگاه اجتماعی جنبشهای مردمی و در امتداد آن، سازمانیافتگی اپوزیسیون گسترده اقدام شود. بدیهی است که افراد و گروه های باورمند به ضرورت دگرگونی اساسی در نظام حاکم میتوانند نقش با اهمیتی در رابطه با شکل گیری اپوزیسیون مورد نظر بازی کنند. در واقع، بر اساس یک تحلیل واقعبینانه از شرایط ناشی از سلطه اختناق سیاسی/مذهبی در ایران و شناخت از اینکه بخاطر عدم وجود زمینه های اجتماعی/سیاسی لازم، امکان اصلاحات واقعی وجود ندارد، پس شکل گیری یک اپوزیسیون منسجم و در عین حال گسترده که معتقد و مصمم به عبور از نظام جمهوری اسلامی باشد، ضروری بنظر میرسد. در آنصورت شکل گیری یک اتحاد گسترده از کنشگران و سازمانهای سیاسی مردمی بر مبنای اصول پایه ای دمکراتیک و از جمله اعتقاد به جمهوریت، سکولاریسم و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر و سپس بر آن اساس، اتخاذ یک استراتژی صحیح مبارزاتی برای برچیدن نظام حاضر اهمیت زیادی پیدا میکند. اگر در بین فعالان در این حرکت وسیع و انسجام یافته بر سر اینکه جنبشهای مردمی پایگاه اصلی کارزارها را تشکیل میدهند موافقت باشد، در آنصورت سمتگیری استراتژی بهتر است در راستای اعتقاد بر اهمیت روند پراتیک و تئوریک کارزارها در ایران و ارتقاء شناخت از آنها تدوین گردد. در اینجا اعتقاد بر این است که اکثریت فعالان درگیر در جنبشهای مردمی، در پروسه تجربیات فکری/عملی در میدان اصلی مبارزات برای دست یافتن به مطالبات دمکراتیک به این شناخت رسیده اند که نظام موجود اصلاح پذیر نیست. در این رابطه است که دخالت سیاسی منطقی و هدفمند در مسایل سیاسی/اجتماعی جاری در ایران به نوعی زمینه ها را برای سازمان یابی در میان جنبش آزادخواه تقویت میکنند.

هم اکنون وجود فعالیتهای نسبی اجتماعی در جامعه مدنی (ب.م، کانونهای گوناگون غیر سیاسی و عمدتاً صنفی/اجتماعی در داخل کشور)، گرچه ارزشمند است اما بخودی خود و بدون اتصال به گرایشات هدفمند در جهت ایجاد دگرگونی بنیادی در ساختار سیاسی، عاری از ظرفیت و انرژی تحول آور در میان مردم در جریان است. اما بهر حال در رابطه با این گونه فعالیتهای غیر اپوزیسیونی در داخل کشور سوال این است که آیا چگونه و در چه حیطه هایی میتوان موثرتر فعالیت نمود. در زیر به چند مورد اشاره میشود:

در حوزه جنبش کارگری، هم اکنون مبارزات صنفی/اجتماعی در رابطه

با مطالباتی مانند پرداخت دستمزد های عقب افتاده، جایگزینی قراردادهای سفید امضا با اشتغال دائم، مخالفت با خصوصی سازی و آزادی کارگران زندانی در جریان بوده و جامعه همواره شاهد اعتراضات، اعتصابات و طومارنویسی در محیط های کاری میباشد. اما مهم است که علاوه بر این نوع کارزارهای صنفی، حرکت های سیاسی نیز مد نظر قرار گیرند و مثلا در مناسبت های خاصی مثل گرامی داشت اول ماه مه (روز جهانی کارگر)، و یا در پشتیبانی از اعتصابات در موسسه مشخصی، همزمان به حرکت های گسترده اعتراضی دامن زده شود که البته، خلاقیت های سیاسی از این ردیف، در اشکال بیانیه نویسی و ابراز همبستگی از طرف فعالان کارگری با جنبش کارگری در ایران و جهان در داخل کشور جاری است. در جنبش زنان هم سطحی از این نوع کارزارها برقرار هستند. کمپین جمع آوری یک میلیون امضا در مقابله با قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و اخیرا شروع کمپین مقابله با حجاب نمونه های آن هستند. کارزارهای حقوق بشری (ب.م. افشاگری از وجود اعدام، شکنجه و زندانی سیاسی) از ظرفیت بالاتری برای تبدیل شدن به حرکت های اعتراضی وسیع و سراسری برخوردار هستند. اما بدیهی است که ایجاد تغییرات رادیکال در قوانین تبعیض آمیز مندرج در قانونی اساسی بدون برچیدن نظام انجام پذیر نخواهد بود. در این رابطه است که اتخاذ یک استراتژی جامع مبارزاتی در راستای پیوند زدن مجموعه فعالیت های آزادیخواهان/عدالتجویان در میان زنان، کارگران، ملیتها و سایر جنبش های مردمی و ایجاد هماهنگی مبارزاتی در سطح گسترده میلیونی میتواند به مثابه یک راهکار موثر سیاسی در پیش اپوزیسیون مترقی و جمهوریخواه قرار گیرد.

در رابطه با پدیده "انتخابات" در جمهوری اسلامی، بدیهی است در حالیکه هیچ فرد و جریان مستقل و مخالف نمیتواند بطور آزاد و با حفظ عقاید فردی و گروهی خود در کارزار سیاسی فعالیت نموده از راهکارهای اجتماعی و پلتفرم های سیاسی مغایر با منافع سیاسی/اقتصادی حکومتگران، پشتیبانی کند در آن صورت شرکت در انتخابات غیر دمکرتیک در چارچوب قواعد تنظیم شده (ب.م. مهندسی انتخابات سال گذشته)، برای اکثریت مردم که خواهان برکناری نظام هستند، بجز به خدمت گرفته شدن آنها برای مقاصد صاحبان اصلی قدرت (ب.م. سیاست های همسو با "نرمش قهرمانانه")، نتیجه ای ندارد. با اینحال مردم همواره با استفاده از ابتکارات مفید خود در مقاطع ویژه تاریخی به کاندیدهای معتدل تر (و نه لزوما مردمی و مترقی) مانند خاتمی و روحانی و در مواقع دیگر به صورت سفید و یا

به افرادی خارج از لیست تایید شده از طرف شورای نگهبان، رای داده اند. اما برای فعالان در اپوزیسیون و سازمانهای آزادیخواه که محورِ فعالیت‌های آنها در راستای نفیِ کلیت جمهوری اسلامی شکل گرفته است، چگونگی برخورد به "انتخابات" میباید در چارچوبِ استراتژی کلی آن که همانا کمک به سازماندهی مبارزات برای عبور از نظامِ موجود و استقرار ساختارِ سیاسیِ دمکراتیک است، تدوین گردد. به این معنی که در عین محکومیتِ "انتخابات" غیر آزاد و در حالیکه لزومِ صدورِ حکم برای اعمالِ مردم وجود ندارد و حتی مهم است که گاهی از حرکت‌های درست و خلاقِ آنها در مواقعِ خاصی بدون هر نوع توهّم پراکنی، پشتیبانی گردد، با استفاده از این نوع فرصت‌های تاریخی و ترسیمِ عمومی از اینکه مختصاتِ برگزاری یک انتخاباتِ واقعا آزاد چه میباشد، میتوان در سطح گسترده تر (حتی در انظار بین المللی) به افشاگری از نبود دمکراسی در ایران پرداخت. البته شرایط در مناطقِ محلی متفاوت است و در صورت توجه به ویژگی‌های هر ناحیه، شرکت در برخی از انتخابات محلی در سطح شوراهای شهر و روستا که منجر به تعویض نمایندگان و سیاستمدارانِ رژیم با افراد مستقل ترو مردمی تر گردد، میتواند تا حدی در زندگی روزمره مردم تاثیرِ مثبت داشته باشد

اما برنامه اصلی اپوزیسیون مترقی میباید بر این باشد که با استفاده از فرصت‌های مناسب، از حرکت‌های گسترده مانندِ اعتصابات و تظاهراتِ سراسری شبیه خیزش مردمی در ۱۳۸۸ و از دیگر حرکت‌های شورشگرانه و در عین حال هدفمندِ مردم برای برچیدن نظام حمایت نماید. در این رابطه، برنامه ریزی برای دورانِ متلاطمِ سیاسی و ایامِ قبل و بعد از انجامِ انقلابِ مهم است. در صورت وجود نقشه عمل، استراتژی مبارزاتی و محمل‌های سازمانی برای هدایتِ حرکت‌ها و خیزش‌های میلیونیِ جمعیت، در میان اپوزیسیونی که حول محور بنیادهای اساسی دمکراتیک انسجام یافته و پیشاپیش موردِ اعتمادِ توده های مردم باشد برای پیروزی یک انقلابِ دمکراتیکِ با ثمر اهمیت زیادی دارد. در این ارتباط است که تلاش برای ایجاد یک جبهه دمکراتیک بر اساسِ اصول جمهوریت، سکولاریسم، تمرکز زدائی سیاسی و ارزش‌های جهانشمولِ حقوقِ بشر، جهت مقابلهِ منسجم و سازمان داده شده با جمهوری اسلامی برای نیل به آزادی و دمکراسی میبایست وزنه اصلی را در استراتژی اپوزیسیون دمکراتیک و از جمله چپ ایران داشته باشد.

گذار به دموکراسی در ایران و ویژگی‌های آن

شیدان وثیق



امروزه بسیاری در اپوزیسیون ایران صحبت از گذار به دموکراسی می‌کنند. بخشی خود را جمهوری خواه می‌نامند. پاره ای نیز از جدایی دولت و دین سخن می‌گویند. اما می‌دانیم که یک جمهوری یا یک دموکراسی نداریم، بلکه جمهوری‌ها و دموکراسی‌ها داریم. از جدایی دولت و دین نیز درک‌هایی متفاوت وجود دارند.

من در این نوشتار می‌خواهم، در پرتو بینش‌رهای خواهانه، دریافته‌ای از جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین ارائه دهم. چه از نظر من، این سه مبانی اساسی ویژگی‌های آلترناتیو جانشینی نظام کنونی ایران را تشکیل می‌دهند. در ابتدا از جمهوری اسلامی و سپس عاملان اجتماعی گذر از آن تبیینی به دست می‌دهم.

سه سلطه اصلی ماهیت این رژیم را تعیین می‌کنند.

یکی، سلطه دین‌سالاری اسلامی- شیعی است. شالوده آن را قانون اساسی دینی، ولایت فقیه و اقتدار روحانیت تشکیل می‌دهند.

دومی، سلطه‌ی دولتی ضد دموکراتیک است. دستگاهی مقتدر، متمرکز و متکی بر نفت و نیروهای انتظامی. نقض حقوق بشر، تبعیض‌های گوناگون و سرکوب سیستمی را تشکیل می‌دهند که به این دولت خصلتی استبدادی و خودکامه می‌بخشد.

سومی، وجود مناسبات سرمایه‌داری است. استثمار شدید نیروی کار در ایران، جلوگیری از شکل مستقل کارگران و سرکوب مبارزات کارگری، سه‌ساخت اصلی این مناسبات اند.

با ویژگی‌هایی که برشمردیم، چنین نظامی مانع اصلی تغییرات اجتماعی اساسی در جامعه‌ی امروز ایران است. اصلاح یا تحول به دموکراسی با وجود نظام کنونی غیر ممکن می‌باشد. جمهوری اسلامی در درازای زندگی خود همواره نشان داده که توانایی یا قابلیت تحول

خود به سوی آزادی و دموکراسی را ندارد. برای انجام اصلاحات در ایران می بایست ابتدا از وضعیت کنونی برون رفت. گذر از نظام و نه امید بستن به تحول ناممکن آن، راه کار و هدف اپوزیسیون ضد سیستمی است.

اما عوامل اجتماعی این گذر را چه جنبش‌هایی تشکیل می دهند؟

امروزه از سه جنبش اصلی و بالقوه در ایران می توان نام برد. این‌ها می توانند در صورتی که رشد، گسترش و متحد شوند نیروهای بزرگ تغییر دهنده و دگرگون ساز اجتماعی شوند.

یکی، جنبش‌های زنان، جامعه مدنی و قشرهای مدرن جامعه است که دانشجویان و بخش‌هایی از اقلیت‌ها را در بر می گیرند. اینان خواهان آزادی، دموکراسی، برابری زن و مرد و مخالف تبعیض‌های گوناگون‌اند.

دومی، جنبش‌های کارگری و زحمتکشی است. فعالان این جنبش‌ها برای عدالت اجتماعی، تغییر قوانین کار و مناسبات در محیط کار و تولید به سود مزدبگیران و کارکنان و آزادی تشکل مستقل سندیکایی مبارزه می‌کنند.

سومی، جنبش‌های دموکراتیک ملیت‌های ساکن ایران است. اینان خواهان حقوق برابر در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به رسمیت شناخته شدن خود می باشند.

جنبش سیاسی ضد سیستمی وظیفه دارد که به این سه گونه جنبش‌ها در شکل‌های مختلف تجلی آن‌ها یاری رساند. از اعتراض‌ها، مقاومت‌ها و مبارزات مسالمت‌آمیز تا اعتصابات، نافرمانی، قیام و انقلاب. جنبش سیاسی ضد سیستمی، در هم‌راهی و هم‌کوشی با این جنبش‌های اجتماعی و به منزله بخشی از آن‌ها، برای جدایی دولت و دین، جمهور مردم، دموکراسی، عدالت اجتماعی، حقوق ملیت‌ها، برابری و عدم تمرکز دولتی مبارزه می‌کند.

جدایی دولیت و دین

با جمهوری اسلامی، دین سالاری در ایران بر مبنای یک قانون اساسی کاملن دینی مستقر می شود. این قانون بر شالوده‌ای تبعیض‌آمیز و مذهبی ساخته شده است. بر حاکمیت ولایت فقیه. بر اقتدار دستگاه روحانیت و نهادهای اجتماعی و سیاسی دینی. بر قوه قضاییه مجری

احکام شریعت. بر مجلس اسلامی تدوین کننده قوانین بنا بر احکام مذهب رسمی کشور. بر رئیس جمهور پاسدار و مروج این مذهب. بر نیروهای نظامی و انتظامی پاسدار نظام اسلامی. دین سالاری در همه ی امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در ساختارهای حقیقی و حقوقی، در آموزش و پرورش، در زندگی خصوصی و فردی و غیره سلطه خود را اعمال می کند. از این رو می توان گفت که امروزه کامل ترین دین سالاری در کشور ما برقرار شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بنا بر اصل ۱۷۷ آن خصلت دین سالاری نظام را ابدی کرده و می گوید: "محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و اصل ولایت امر و امامت و اداره کشور با اتکاً به دین و مذهب رسمی تغییر ناپذیر است".

بدین ترتیب دین سالاری جمهوری اسلامی ایران را نمی توان از درون به دموکراسی تبدیل کرد. متحول یا اصلاح کرد. قانون اساسی اسلامی ظرفیت تغییر خود را به قانونی دموکراتیک از درون و در چهارچوب خود ندارد. برای خروج از دین سالاری راهی جز توسل به اقدامی غیر قانونی باقی نمی ماند. راه و روشی فرای قانون اساسی. در نفی قانون اساسی. خارج از قانون اساسی.

از این روست که مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران که امر لائیک یا لائیسیته می نامیم، از اهمیتی درجه اول برخوردار می شود. این مقوله - پدیدار از نگاه ما دارای پنج عنصر جداناپذیر و وابسته به هم است:

یکم، استقلال یا جدایی دو نهاد دولت و دین.

دوم، آزادی ادیان، مذاهب و عقاید، چه دینی، غیر دینی یا مخالف دین.

سوم، برابری حقوقی همه ی شهروندان قطع نظر از مذهب، عقیده و مسلک.

چهارم، اعلام عدم دین رسمی در کشور و عدم استناد به دین یا مذهب در قانون اساسی کشور.

پنجم، عدم دخالت دین و روحانیت در امور سیاسی، قانون گذاری، قضایی و به طور کلی در مدیریت نهادهای بخش عمومی.

جمهوری و دموکراسی

«جمهوری» یا ریپولیک را «چیز» یا «امر» عمومی نامند. تجمع مردمانی بسیارگونه بر پایه قانون و منافع مشترک. سازماندهی و اداره‌ی جامعه بنا بر قانونی که مؤسسان خوانند. بدین معنا جمهوری در برابر رژیم‌های خودکامه و دسپوتیک که ترجمان امر خصوصی یا امر فرمانرواست، قرار می‌گیرد. جمهوری امروزه از پادشاهی به هر شکلی، مشروطه یا مطلقه، متمایز می‌شود. اما دموکراسی را قدرتِ مردم یا حکومت مردم بر مردم نامند. من مناسب‌تر می‌دانم که دموکراسی را توانایی یا توان‌مندی مردم در اداره‌ی امور خود تبیین کنم.

جمهوری و دموکراسی اما به قانون اساسی، حکومت قانون، دولت، مجلس، انتخابات آزاد، آزادی حزب و وجود رئیس‌جمهور خلاصه و محدود نمی‌شوند. معنای اصلی و اصیل ریپوبلیک و دموکراسی چون «امر عمومی» و «توانایی مردم»، هر دو، به نقش و فعالیت شهروندان در امور خود ارجاع می‌دهند. به مشارکت شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی. به اداره‌ی جامعه و کشور توسط خود آنان. پس جمهوری و دموکراسی بدین مفهوم حد و مرزی نمی‌شناسند. محدودیتی ندارند. پایانی ندارند. روند دموکراسی همواره به سوی فراروی از خود است.

امروزه در تبیین جمهوری و دموکراسی دو نگاه را از هم می‌توان تفکیک کرد.

یکی، نگاه حقوقی و دولت‌مداری به جمهوری و دموکراسی است. این نگاه غالب در «سیاست» امروز از جمهوری و دموکراسی سیستمی نهادینه و بسته می‌سازد. نگاهی است که تنها از موضع قدرت، دولت و حقوق به مسایل اجتماعی و سیاسی می‌نگرد. تنها در این چارچوب، جمهوری و دموکراسی را می‌فهمد و می‌اندیشد. این نگاه عمل سیاسی و اجتماعی و به طور کلی سیاست را تنها در انتخابات، پارلمان، حزب برای کسب قدرت و حکومت کردن در نظر می‌گیرد. به نام «سیاست ورزی»، افقی بیش از این‌ها ندارد. این نگاه ارسطویی، جمهوری و دموکراسی را می‌پذیرد اما به شرط آن که به دست مردم اعمال نشوند. به شرط آن که تبدیل به «امر عموم» و «توان‌مندی مردم» نشوند. در این نگاه، قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی، تصرف میدان، رخداد نابهنگام و از این دست مغایر دموکراسی محسوب می‌شوند. بنابراین محکوم اند.

نگاه دوم اما برخورداری فرایندی-□□ جنبشی به امر جمهوری و دموکراسی و به طور کلی به امر سیاست دارد. این نگاه دوم، می‌خواهد فراسوی دموکراسی نمایندگی رود، چون آن را محدود و ناقص می‌داند. این

فراروی را نیز به مرحله ای در آینده ای دور و نامعلوم واگذار نمی‌کند، بلکه از هم اکنون در دستور کار خود قرار می‌دهد. این نگاه، جمهوری و دموکراسی را در معناهای اصلی و اصیل شان می‌فهمد و می‌اندیشد. یعنی اقدام مردمان برای تصاحب امور و سرنوشت خود و به دست خود برای رهایی خود از سلطه های گوناگون. این نگاه امر انتخابات، پارلمان و غیره را نفی نمی‌کند، اما دموکراسی و جمهوری را به این شاخص ها تقلیل نمی‌دهد. این نگاه به پیشواز قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی، تصرف میدان، رخداد نابهنگام و از این دست می‌رود. این ها را تا آن جا که در راستای رهایی انسان‌ها باشند، بخشی جداناپذیر از جمهوری خواهی و دموکراسی‌خواهی، ادامه و تحکیم آن ها به شمار می‌آورد.

در نگاه اول، ما با دموکراسی سیاسی و دولت گرا، با دموکراسی نمایندگی یا افکار عمومی، با دموکراسی حزبی و نیروهای سیاسی قدرت طلب سر و کار داریم. در نگاه دوم اما ما با دموکراسی از پایین، غیر دولتی و غیر دولت‌گرا، جنبشی و جنبش گرا، با دموکراسی گسترده، اجتماعی، مستقیم و مشارکتی، در یک کلام با امر رهایی خواهانه رو به رو هستیم.

نتیجه گیری

از نگاه ما، بدیل انقلابی نظام جمهوری اسلامی ایران، جمهوری دموکراتیک بر اساس جدایی دولت و دین است. مبارزه برای تحقق این سه در مفهوم و معنایی که در این نوشته از آن ها دفاع کردیم، مبارزه ای بغرنج، دشوار و درازمدت است، اما ناگزیر و تعطیلناپذیر. فرایندی است هم نظری (فلسفی) و هم عملی (پراتیک). هم اجتماعی و هم سیاسی. هم اقتصادی و هم فرهنگی. این مبارزه را اما مردمان خود باید به دست گیرند. خود باید به پیش برند. از طریق جنبش‌های اجتماعی‌شان. مداخله گری، خودگردانی و خود مدیریتی‌شان. تجمع و تشکل های نوین شان. رهایی مردم از سلطه‌های گوناگون، امر مستقیم و بلاواسطه خود آنان است. هیچ منجی یا منجیانی، هیچ فرد، گروه، سازمان و حزبی نمی‌تواند به جای آن‌ها، به نام آن‌ها یا به نمایندگی از آن‌ها مردمان را هدایت کند و بر سرنوشت خود حاکم سازد. مبارزه برای تحقق ارزش‌های نام برده در ایران همواره ادامه خواهد داشت. چون پایانی ندارد. پیش روی مداوم این مبارزه اما امری محتوم و مسلم نیست. در این جا نیز هیچ دترمینیسمی تاریخی عمل نمی‌کند. راهی مستقیم و مسلم وجود ندارد. مهدویتی در کار نیست. پیروزی کی بر کی، پیروزی رهاییت بر بربریت

و یا بر عکس، در جامعه ی بشری هم چنان نامعلوم است. در این میان ما تنها می توانیم شرط بندی کنیم. یعنی در جهت ارزش های رهایی خواهانه تلاش و مبارزه کنیم.

در این فرایند ما تنها نیستیم. ما نمی ترسیم. ما پایداریم.

سپتامبر ۲۰۱۴ - شهریور ۱۳۹۳

cvassigh@wanadoo.fr

منشور سیاسی برای تشکل چپ جدید

فرامرز دادور

تشکل چپ جدید که از درون سه سازمان چپ و کنشگران چپ پدیدار گشته، حرکتی لازم برای تقویت جنبش آزادیخواه و عدالتجو در ایران است. در ۳۵ سال گذشته در زیر سلطه نظام فقهاتی، مردم ایران از مشارکت در استقرار آرمانهای دمکراتیک انقلاب ۱۳۵۷، یعنی دمکراسی و عدالت اجتماعی منع شده اند. از همان اوایل انقلاب جنبش آزادیخواه مردم و از جمله بخشهای کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملی/مذهبی با سرکوبهای وحشیانه حکومتگران روبرو شده، هزاران نفر از دگراندیشان و فعالان سیاسی/اجتماعی به قتل رسیده و ده ها هزار نفر حبس و شکنجه شده اند.

حاکمان تاریک اندیش، بخاطر حفظ نظام و در مخالفت با ارزشهای پیشرفته و مدنی انسانی و با توسل به مقابله ایدئولوژیک و عقیدتی با تهاجمات سیاسی/نظامی از سوی امپریالیسم امریکا و متحدین غربی و محلی آن در منطقه، با همسان معرفی نمودن آزادیهای اجتماعی با "فرهنگ ابتدال غرب" و به بهانه "حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی"، با استفاده از مکانیسمهای شدید امنیتی برای سرکوب فعالان پیشرو سیاسی/اجتماعی و در واقع نفی

هر نوع آزادیهای سیاسی/مدنی و سلطه‌ اختناقِ مرگ آور در جامعه، زمینه را برای شعله ور نمودنِ جنگِ خانمانسوزِ ایران و عراق نیز فراهم نموده، متعاقبا از هر گونه پیشرفت در راستای توسعه دموکراتیک و عادلانه جامعه جلوگیری نمودند. اوضاع کنونی در ایران به گونه ای است که علاوه بر وجودِ مناسباتِ استثماریِ سرمایه داریِ معمول در جهانِ امروز، سیطره ستمهای مضاعفِ سیاسی/اجتماعیِ ناشی از سیادتِ حکومتِ خودکامه مذهبی، وضعیتِ غیر دموکراتیک و تبعیض آمیز را برای مردم، در ابعادِ وسیعِ زندگی غیر قابل تحمل نموده است. حکومتگران با تحمیلِ موازین مذهبیِ قرون وسطائیِ درج گردیده شده در قانونِ اساسیِ جمهوری اسلامی، اضافه بر وجودِ نابرابریها و ناعدالتیهای معمولِ ناشی از تفاوتِ طبقاتی و شیوع فقر و محرومیت در میان اکثریت توده های مردم، به شدتِ تبعیضاتِ اجتماعی علیه زنان و دگر اندیشان مذهبی و ملیتی، نیز افزوده اند.

در واقع بخاطر وجود یک نظامِ سراسر فاسد و ستمگر، حاکمانِ جمهوری اسلامی و وابستگانِ سرمایه دارِ آنها در بخشهای نیمه دولتی و خصوصی با کنترل درآمدهای نفت، منابعِ طبیعیِ جامعه و ارزشهای تولید شده اجتماعی بوسیله کارگران و زحمتکشان را مستقیما و همچنین با توسل بر بنیاد های گوناگونِ رژیم ساخته و نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران چپاول و غارت میکنند. در مقابل، زندگیِ اکثریت مطلقِ مردم، تحت شرایطِ وخیمِ معیشتی/اجتماعی و تورم بالای ۴۰ درصد و بیکاری بیشتر از ۳۰ درصد، در وضعیتی اسارت بار میگذرد. اگر در برخی از جوامع پیشرفته و مدرن سرمایه داری، مردم با برخورداری از سطحی از آزادیهای سیاسی/اجتماعی، توانسته اند که با استفاده از ابزارهای انتخاباتی و تشکیل سازمانهای صنفی/سیاسی تا اندازه ای در امور جامعه دخالت نموده، در نتیجه در بخش بیشتری از مزایا و ثروتِ جامعه سهم شونند. اما در ایران همانند دیگر جوامع بسته و استبدادی، در نبود پایه ای ترین آزادیهای مدنی، تداومِ سرکوبِ حکومتی علیه هر نوع دگراندیشی و سازمان یابیِ سیاسی/عقیدتی و سلطه خود کامه ترین مناسباتِ سرمایه داری؛ توده های کارگری، زحمتکش و محروم در عریان ترین شکل، تحت استثماری اقتصادی و انواع ستمهای اجتماعی قرار دارند.

روشن است که مردم ایران همانند دیگر جهانیان خواهان آزادی، دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی بوده و اکثرا به این شناخت رسیده اند که وجود جمهوری اسلامی مانع اصلی برای هر نوع تغییر

اساسی دموکراتیک در جامعه است. بر این اساس از دیدگاه جنبش سوسیالیستی، جامعه ایران نیازمند به عبور از نظام موجود و انجام دگرگونیهای اساسی در عرصه های مختلف اجتماعی و بویژه مقدماتاً ایجاد تحول رادیکال دموکراتیک در حیطه ساختار سیاسی در راستای جمهوریت، سکولاریسم و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر میباشد. در عین حال، از نقطه نظر تشکل چپ جدید؛ هدف نهایی یعنی عبور از سرمایه داری (نظامی مبتنی بر مناسبات کالائی و مالکیت/کنترل خصوصی بر شالوده های اقتصادی)، به سوی سوسیالیسم به مثابه نوعی از سازماندهی اجتماعی استوار بر مالکیت/کنترل اجتماعی بر ثروت تولید گشته و روابطی غیر استثماراری و مبرا از قانون ارزش، استراتژی دراز مدت بدان سو را تشکیل میدهد. اما بدیهی است که سرنوشت به انجام رساندن یک همچون دگرگونی بنیادی در جامعه، به وجود زمینه های عینی (توسعه ضرور در تکنولوژی/ثروت و نهاد های اقتصادی/اجتماعی) و فرایندهای ذهنی (ارتقاء لازم در شناخت و اعتقاد عمومی به ضرورت سازندگی جهانی متفاوت از سرمایه داری و درخور انسانیت) بستگی پیدا میکند. بر این اساس دغدغه اصلی در این مقطع زمانی برای چپ ایران، تلاش برای نیل به ساختاری دموکراتیک و پایبند به آزادیهای مدنی است که حامل عناصر سیاسی، حقوقی و فرهنگی مترقی و زمینه ساز برای مشارکت عموم مردم در سازندگی نظامی انسانی و عاری از ستمهای اجتماعی باشد. بنابراین، وظیفه مبرم در موقعیت حاضر تلاش در جهت سازمان یافتگی یک اپوزیسیون وسیع و در عین حال منسجم حول اصول پایه ای دموکراتیک است که در عین ایجاد یک قطب مخالف و چالشگر در مقابل نظام و جلب خیل عظیمی از فعالان در جنبش مردم به صفوف خود؛ پیشاپیش از توانائی سیاسی و جایگاه معنوی و مورد اعتماد توده ها برخوردار بوده، قادر به تدارک برنامه های مبارزاتی هدفمند و سازمان داده شده برای دوران پر تلاطم مبارزات و خیزشهای انقلابی، باشد.

در این رابطه، بخشی از استراتژی چپ میبایست ترویج برای برگزاری مجلس موسسان در دوران بلافاصله پس از انقلاب بوده، سیاستهای آن بگونه ای باشد که در انتخاب نمایندگان مردمی برای این نهاد و تهیه یک قانون اساسی متشکل از دمکرات ترین موازین حقوقی، تاثیرگذار باشد. بخشی از اصول تشکیل دهنده مفاد قانون اساسی مورد نظر چپ میتوانند به شرح زیر میباشد:

۱- آزادیهای بی قید و شرط مدنی/سیاسی و مخالفت با اعدام و شکنجه

۲- ساختار حکومتی جمهوری، سکولار، فدرال و مبتنی بر ارزشهای جهانشمول حقوق بشر که مقامات قانون گزار (نمایندگان مجالس سراسری و محلی) ، قضائی و اجرائی (رئیس جمهور، استاندار، بخشدار و...) در مناطق گوناگون مرکزی و بومی با رای همگانی و مستقیم مردم انتخاب میگردند

۳- به رسمیت شناخته شدن حقوق برابر، بین زن و مرد و در میان همه ملیتهای ایران

۴- استقلال و تمامیت ارضی ایران و مخالفت با هر نوع تعرض سیاسی/ نظامی در امور داخلی ایران

۵- برچیدن همه سلاح های کشتار دسته جمعی (اتمی، شیمیائی و بیولوژیک) در ایران و جهان

۶- حفظ محیط زیست در ایران و جهان

مفاد زمینه ساز سوسیالیستی برای پلاتفرم تشکل چپ جدید

۱- احقاق مطالبات صنفی و عدالتجویانه کارگران، توده های زحمتکش و زنان، بویژه در حیطه سازمان یابی و آزادیهای دمکراتیک

۲- تضمین اشتغال، حقوق بازنشستگی، بیمه درمان و آموزش مجانی

۳- نفی سیاستهای بی رویه خصوصی سازی/آزاد سازی و تاکید بر حفظ مالکیت و مدیریت عمومی/اجتماعی بر صنایع و موسسات کلیدی از طرف نهادهای حکومتی انتخابی در سطوح مختلف جامعه

۴- مخالفت با تهاجمات و سیاستهای امپریالیستی و دفاع از مبارزات آزادیخواهانه، عدالتجویانه و استقلال طلبانه در جهان

استیضاح وزیرعلوم: زور آزمائی دوجناح برای کنترل دانشگاه ها!

تقی روزه



رابطه رژیم و دانشگاه مثل رابطه مارگزیده و ریسمان سپید و سیاه است. چرا که از همان فردای پس از انقلاب بهمن ۵۷ و تأسیس حکومت اسلامی، درحالی که خمینی و روحانیت تازه به قدرت رسیده هنوز نیات و ماهیت واپسگرایانه و سلطه جویانه خود را عیان نساخته بودند و توهم توده ای گسترده ای نسبت به آنها وجود داشت، رژیم اما درمحیط های دانشجویی خود را در اقلیت یافت و برای فتح سنگردانشگاه ها تهاجم گسترده ای را درپیش گرفت و نهایتا ناچار شد که برای مدتی طولانی دانشگاه و سایر محیط های دانشجویی را تحت عنوان انقلاب باصطلاح فرهنگی تعطیل و از نو تجدید سازماندهی کند.

انقلاب ضدفرهنگی اما اسم شبی بود برای به انقیادکشاندن دانشگاه ها و افکندن افساراسلامی به گردن آن ها. بدون چنین "انقلاب فرهنگی" رژیم هیچگاه قادر نبود که سلطه خود را بردانشگاه ها و محیط های دانشجویی تحمیل کند. با این همه همین سلطه هم متزلزل و آسیب پذیر بود و هر از گاهی ناچار می شد برای زهرچشم گرفتن یورش های وحشیانه ای را به محیط های دانشجویی سازمان دهد. دوره احمدی نژاد مقطع مناسبی بود که حاکمیت و باندهای افراطی-امنیتی، میخ خود را محکم تر بر "تابوت" دانشگاه ها به کوبند و بیشترین تلاش خود را در پادگانی کردن فضای آن ها، تصفیه های فراگیر و گرازکوب کردن به کارگیرند و البته بیشترین موفقیت را در قیاس با دوره قبل، نصیب خود کردند و عرصه را حتی بر جناح های رقیب و هم پیمان خود هم تنگ کردند. با این وجود، همواره جدال های درونی باندهای رژیم که هیچ گاه در کل حیات نظام اسلامی فروکش نکرده اند، در سطح دانشگاه ها نیز بازتاب داشته اند. با پیروزی روحانی و اعتدال گرایان در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته، جدال پیرامون کنترل دانشگاه ها باردیگر شدت و حدت تازه ای یافت. چنان که از همان لحظه رأی اعتماد به وزراء دولت جدید یکی از کانون های مهم جدال حول وزیرعلوم و انتصاب های دانشگاهی جریان داشته و جریان حاکم به شدت نگران سست شدن فضای پادگانی در سطح دانشگاه ها بوده است. از این رو باندهای حاکم تمامی تلاش خود را برای آن که مبادا نسیم اعتدال و تغییر ولوجزی در دانشگاه ها بوزد و ناخواسته موجب به حرکت درآمدن لایه

های زیرین نارضایتی انباشته شده در بدنه جامعه دانشگاهی بگردد، بکارگرفته اند. خشم آن ها از برخی گزینش ها و پذیرش برخی دانشجویان ستاره دار و دعوت برخی استادان تسویه شده و نیز افشاء بورس های اهداء شده به آقازاده های باندهای حاکم، چنان است که آن ها رسماً وزیرعلوم را به خاطر آن ها به زیرمهمیزاستیضاح کشانده اند. آن ها شرط انصراف خود از استیضاح را کنارگذاشتن سیاست دعوت از دانشجویان ستاره دار و استادان برکنار شده و دست نبردن به ترکیب کنونی ساختار دانشگاهی و اجتناب از بکارگیری مدایران وابسته به جناح دیگر کرده بودند. (گواين که نباید فراموش کرد که اجراء این سیاست ها توسط دولت و وزیرعلوم اساساً به شیوه گزینش و جلب نیروهای همگرا با نظام ولی نزدیک به جناح اعتدال گرایان صورت گرفته است). افشاگری های تاکنون صورت گرفته نشان دهنده آن است که باندهای حاکم تاچه حد دانشگاه ها و بودجه های آن را به تیول خود (تیول دایمی) تبدیل کرده و آن را در خدمت کادرسازی و تربیت مدیران از میان اعوان و انصار خود اعم از آقازاده ها و عوامل مزدور خود بکارگرفته اند (جلوه و مصداقی از جلوه ها و مصادیق یک رژیم تماماً رانت خوار).

اهمیت کنترل دانشگاه ها از جهات گوناگونی مطرح است: از یکسو کنترل دانشگاه توسط این یا آن قدرت قبل ازهرچیز باهدف کادرسازی و تربیت مدیران و "اندیشه ورزان متعهدی" است که بدون آن حکومت کردن و کنترل برکشور و بهره برداری از ثروت ها و منابع آن ناممکن است. گواين که جمهوری اسلامی بدلیل آسیب پذیربودن در قبال آن چه که به فرارمغزها موسوم است، قادر به حفظ بخش وسیعی از این سرمایه ها نیست و تنها در چندسال گذشته ۲۰۰ هزارتحصیل کرده از کشورخارج شده است. اما این از اهمیت کنترل دانشگاه ها نمی کاهد و باعث نمی شود که رژیم از تلاش خود برای کنترل آن ها، با توجه به کثرت دانشجویان و اهمیت حیاتی تربیت متخصصین وفادار به خود بکاهد و کوتاه بیاید. نکته دوم آن که در شرایط استبدادی و سرکوب فراگیر سیاسی در سطح جامعه حتی برای جناح های رقیب، دانشگاه ها همواره نقش مهمی در تقویت و عضوگیری جناح های سیاسی بخصوص جناح اصلاح طلبان داشته است (نقش مهم تحکیم وحدت درزمان اصلاح طلبان درمطرح شدن و پیروزی آن ها را بیادداشته باشیم). نکته سوم آن که دانشگاه ها علاوه بردوکارکردفوق، همواره نقش مهمی در شکستن فضای اختناق و گسترش و تقویت جنبش های اجتماعی و اعتراضی و اشاعه گفتمان آزادی و برابری داشته اند که بخش مهمی از نگرانی عمیق رژیم از سست شدن فضای پادگانی در دانشگاه ها از همین نقش دانشگاه ها و دانشجویان

پیشرو سرچشمه می گیرد.

نبرد حول کنترل دانشگاه البته بخشی از منازعه همه جناحی و رو به تشدید بین دولت و اصول گرایان شکست خورده در انتخابات پیشین ریاست جمهوری است. چنان که به مرور زمان لحن حملات روحانی و افشاگری او و حامیانش تندتر و خشم آگین تر شده است. سخنان اخیر و بی سابقه روحانی که در آن حریفان خود را بزذل و ترسو خواند و به جهنم حواله اشان داد و در دفاع از موضع خود ابراز داشت که مخالفانش از اتاق فکری به اتاق عملیات نقل مکان کرده اند* ۲ فراز تازه ای در این جدال بی پایان است. بی تردید استیضاح وزیر علوم یکی از مصادیق فعال شدن اتاق عملیاتی است. سخنان غیرمنتظره و پرخاشگرانه روحانی خطاب به مخالفین خود، نشان دهنده آن است که اولاً مخالفان برای فلج کردن دولت اقدامات متعددی را در دستور کار خود قرار داده که او بر آن شده است با هشدار و نهیب و تهدید (افشاگری و گفتاردرمانی) جلوی اقدامات آن ها را بگیرد. اما تعرض روبه گسترش جناح حاکم برای زمین گیر کردن دولت و روندر ویدادها تدریجاً به دولت و حامیان آنها می فهماند که به صرفاً به افشاگری و گفتاردرمانی نمی توان اتکاء کرد. بهر صورت برشی از کشاکش دوجناح و کانونی شدن آن پیرامون استیضاح می تواند در مقطع کنونی تصویر روشن تری از توازن قوا و چشم انداز دامنه منازعات بعدی ارائه بدهد. آن چه که بویژه استیضاح کنندگان را مصمم تر ساخته است، سهمیم بودن خامنه ای در نگرانی آن ها پیرامون وضعیت دانشگاه ها و برنامه های وزارت علوم است. نگرانی که بارها به اشکال گوناگون ابراز شده و مدتی پیش خامنه ای صراحتاً در مورد آن به دولت و وزیران عرصه فرهنگی و علوم تذکر داد و نسبت به تبدیل شدن محیط های دانشجویی به محل منازعات و نفوذ جناح ها و احزاب هشدار داد. در راهبرد خامنه ای و جناح حاکم اساساً قرار نیست گشایش در تحریم ها و دیپلماسی هسته ای به نرمش در برابر مردم هم تأویل و تفسیر شود.

البته نتیجه استیضاح بیش از همه به موضع گیری پشت پرده خامنه ای و اصول گرایان میانه رو در مجلس و چانه زنی ها و بندوبست های پیرامون آن وابسته است. اگر روحانی نتواند حمایت ضمنی آن ها را در پشت پرده بدست بیاورد و اگر از بیت رهبری نشانه ای از تمایلی منبئ بر کوتاه آمدن استیضاح کنندگان به مجلس نرسد، چه بسا استیضاح کنندگان علیرغم مخالف های کما بیش وسیع علیه آن و تهدید وزیر علوم به روشنگری رأی خواهند آورد و این پیروزی مسیرگام های بعدی آنها برای افزایش فشار را هموارتر خواهد کرد.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که دولت روحانی برای ایستادگی در برابر فشارهای روزافزون رقبا و پیش برد برنامه های خود، ناچار است که حامیان اجتماعی خود را بسیج کند. او بدون حربه افشاگری و بسیج پایگاه اجتماعی اعتدال گرایان و صرفا با اتکاء به چانه زنی در بالا قادر نخواهد بود که در مقابل تعرض جناح مقابله در آستانه پایان سال اول ریاست جمهوری اش پایداری کند. سعید جاریان در گفتگویی از لزوم تغییر برخی وزراء بی خاصیت و نیز تغییر صدها فرمانده و استاندارداری که از حکومت قبلی هم چنان بر سر کار هستند و با سیاست های دولت اعتدال هم خوانی ندارند سخن به میان آورده است.

وزیر علوم و دولت نیز از حربه افشاء بیشتر اطلاعات پشت پرده (برای مقابله با حربه استیضاح حریف) سخن به میان آورده و در همان حال، گرچه دیر هنگام، سعی کرده است که با بسیج نیروهای دانشگاهی در دفاع از وزیر علوم و عقب راندن استیضاح کنندگان که اساسا بابتکار جناح افراطی و جبهه پایداری است، بهره گیرد. طومارهای حمایت ۱۵۰۰ استاد و ۵۰۰۰ دانشجو از آن جمله است.

گرچه سیاست انبساطی روحانی و وزارت علوم در دانشگاه ها کاملا کنترل شده است و بشدت مواظب اند که این جدال ها تعادل و آرامش (گورستانی) دانشگاه ها را بهم نریزد و موجب تحرک و به میدان آمدن بدنه دانشجویی، مخالفان و جریان های غیروابسته به حاکمیت نگردد و تنها مشمول اصلاح طلبان معتدل گردد، اما این به معنای بی تفاوتی فعالین و بدنه دانشجویی به منازعات و شکاف های فوق نیست. برعکس استفاده هشیارانه دانشجویان و جریانات مستقل و مترقی از فضاهای برآمده از شکاف بالائی ها حائز اهمیت است. بی تردید دانشجویان خودبهبتر از هر کسی با راه و رسم استفاده از این شکاف ها در جهت و خدمت اهداف و خواست های خود آشنا هستند. از نزاع دوجناح برای کنترل دانشگاه ها می توان روزنه ها و رخنه هایی برای تضعیف نسبی کنترل هردو جناح بردان نگاه ها و پیشروی نیروهای مستقل و غیروابسته به حاکمیت یافت.

۱۸-۰۸-۲۰۱۴-۲۷-۰۵-۹۳

نگاه کنید

*-۱۶ آذر و رویش جوانه ها:

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۱۲/۱۶.html#more>

نگاه کنید به:

چرا آتش بس در غزه کافی نیست

راجی سورانی

توصیف مرگ و ویرانی در غزه غیرممکن است. اینجا، در غزه، که نشسته ایم حتی درک این که چه رخ می دهد دشوار است.

هفته پیش، شاهد حمله دیگری به یکی از مجتمع های سازمان ملل بودیم که به غیرنظامیان پناه داده بود. ۱۷ تن کشته و ۱۲۰ تن زخمی شدند. حمله دیگری به بازاری در شجاعیه در ساعت هایی که گمان می رفت آتش بس باشد

به کشتن ۱۸ تن و زخمی شدن در حدود ۲۰۰ تن انجامید.

امروز اسرائیل در رفح، یکی دیگر از مدارس زیر نظر موسسه امداد آوارگان فلسطینی UNRWA را که سرپناه هزاران تن بود بمباران کرد و ده تن را کشت. حتی وزارت خارجه آمریکا بیانه نادری در محکومیت اسرائیل منتشر کرد که در آن

این حمله را «تاسف برانگیز» و «شرم آور» خواند.

این کابوس است، اما کابوسی که می دانیم نمی توانیم با بیدار شدن به آن پایان دهیم.

دکترین غزه اسرائیل که غیرقانونی مناطق پرجمعیت غیرنظامی و خانه ها را می کوبد، وحشت بی حد و مرزی می آفریند.

اسرائیل به عمد غیرنظامیان را مجازات می کند تا بر حماس فشار سیاسی وارد کند. اسرائیل ۸/۱ میلیون شهروند نوار غزه را دسته جمعی تنبیه و مجازات می کند. وگرنه، این آمار و ارقام را چگونه

می توان به نوعی دیگر توضیح داد؟

آخرین ارقامی که مرکز حقوق بشر فلسطین (PCHR) گردآوری کرده نشان می دهند که ۱۸۱۷ فلسطینی کشته شده اند. از این عده، ۱۵۴۵ تن - میزان باورنکردنی ۸۵٪ - غیرنظامی بودند؛ به اصطلاح «اشخاص مورد حمایت» بر

اساس حقوق بین المللی بشردوستانه.

صدها هزار غیرنظامی آواره شده اند. به آنها دستور فرار داده اند اما جایی ندارند که بروند؛ پناهگاه های سازمان ملل که به غیرنظامیان جا می دهد بارها هدف قرار گرفته اند. نوار غزه ویران است. درک ویرانی شجاعیه مشکل است.

حتا نیروگاه به خرابه تبدیل شده است. بیمارستان های ما چطور باید به کار ادامه دهند؟ مراکز تصفیه فاضلاب چطور؟ چطور باید به آب سالم دست پیدا کنیم؟

خواست های ما

در این میان، ما خواهان پایان یافتن خشونت هستیم. پایان این وحشت و این رنج هستیم. این همه کودک کشته شده اند. جنایت های جنگی واقعیت روزمره ما شده اند.

اما آتش بس کافی نیست.

ما خواهان عدالت هستیم. خواهان پاسخگویی هستیم. می خواهیم به عنوان انسان با ما رفتار شود و کرامت انسانی ذاتی ما به رسمیت شناخته شود. خواهان پایان یافتن محاصره غزه هستیم.

در هفت سال گذشته، اسرائیل نوار غزه را در محاصره کامل قرار داده است. اسرائیل با بستن مرزها غزه را آهسته خفه و ما را به عمد محکوم به حرکت در مسیر توسعه نیافتگی کرده است.

پیش از تهاجم جاری، ۶۵ درصد مردم بی مزد یا بیکار بودند. هشتاد و پنج درصد مردم به کمک های غذایی سازمان های بین المللی وابسته بودند. بیماران نیازمند درمان نجات بخش که در غزه ممکن نیست مجاز به ترک غزه نبودند و

فوت می کردند.

زندگی در محاصره زندگی نیست. ما نمی توانیم به این واقعیت بازگردیم. من نمی توانم هفت سال محاصره بیشتر را مجسم کنم. محاصره نبود امید را نشان می دهد. به معنای این است که جوانان غزه آینده ندارند. کار ندارند. امکان

خروج ندارند. وقتی جنگ شروع می شود، حتی نمی توانند فرار کنند.

اما محاصره تنها نیمی از واقعیت نوار غزه است. نیم دیگر نبود کامل حاکمیت قانون است. جنایت های جنگی با معافیت کامل از مجازات رخ می دهد. خود محاصره جنایت جنگی و سیاست رسمی دولت اسرائیل است.

علاوه بر آن، حمله های دایمی و تهاجم های مکرر انجام می شود. از زمان آغاز محاصره، این سومین تهاجم اساسی است. به معنای واقعی کلمه، هزاران غیرنظامی کشته شده اند. هزاران خانه و زندگی تخریب شده است.

معافیت کامل از مجازات

این جنایت های جنگی با معافیت کامل از مجازات انجام می شود. پس از عملیات سرب گداخته - ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ - مرکز حقوق بشر فلسطین ۴۹۰ شکایت از طرف ۱۰۴۶ قربانی مطرح کرد. در پنج سال پس از آن،

فقط ۴۴ پاسخ دریافت کردیم. مسوؤلان اسرائیلی تصمیم گرفتند که به ۴۴۶ شکایت دیگر حتی نباید پاسخ داد.

چه نتایجی به دست آمد؟

یک سرباز برای دزدیدن یک کارت اعتباری مجرم شناخته و به هفت ماه زندان محکوم شد.

دو سرباز به خاطر استفاده از پرسی نه ساله به عنوان سپر انسانی مجرم شناخته شدند و هر یک به حبس تعلیقی به مدت سه ماه محکوم شد.

یک سرباز به خاطر «سوء استفاده از سلاح گرم» برای تیراندازی به گروهی از غیرنظامیان حامل پرچم های سفید که به مرگ دو زن انجامید، مجرم شناخته و به ۴۵ روز زندان محکوم شد.

این عدالت نیست. تاثیر این جنایت های جنگی مداوم و معافیت از

مجازاتِ ناشی از آن کرامت و ارزش ما به عنوان انسان را نفی می کند؛ می گوید زندگی ما مقدس نیست؛ می گوید ما به حساب نمی آییم.

در رویارویی با این زیستن، خواست های ما زیاد نیستند. غیرواقعی هم نیستند.

ما می خواهیم با ما به عنوان برابر رفتار شود. می خواهیم به حق ما احترام بگذارند و از ما حفاظت کنند. خواهان اجرای حقوق بین المللی به طور برابر در مورد اسراییل و فلسطین هستیم. حاکمیت حقوق بین المللی باید رعایت شود و

تمام مسوؤلان نقض حقوق حساب پس بدهند.

ما می خواهیم به اتهام های مربوط به جنایت های جنگی رسیدگی شود و مسوؤلان آنها مورد پیگرد قرار بگیرند. آیا این درخواست غیرمنطقی است؟

ما خواهان پایان یافتن محاصره هستیم. غیرقانونی بودن سیاست محاصره اسراییل مورد تردید نیست. کمیته بین المللی صلیب سرخ در یکی از بیانه های نادر خود به صراحت گفت که سیاست محاصره اسراییل به معنای مجازات

دسته جمعی و نقض حقوق بین المللی است. پیامدهای این سیاست در واقعیت نوار غزه آشکار است.

ما خواهان برچیدن محاصره هستیم. می خواهیم از امکان زندگی با کرامت برخوردار شویم. آیا این درخواست غیرمنطقی است؟

اینها خواست های سیاسی نیستند. خواست هایی برای رفتار با ما به عنوان انسان هستند.

آتش بس کافی نیست. آتش بس به درد و رنج پایان نخواهد داد. تنها ما را از وحشت مرگ در زیر بمباران به وحشت مرگ در اثر خفگی تدریجی سوق خواهد داد.

ما نمی توانیم دوباره در قفسی زندانی بشویم که اسراییل هر زمان که بخواهد با تهاجم های وحشیانه و ویرانگر خود تکان دهد.

مقاله‌ها و مطالب علمی در زمینه‌های مختلف از جمله مهندسی، پزشکی، و علوم پایه. برای اطلاعات بیشتر، لطفاً به وبسایت ما مراجعه کنید.

منبع: وبگاه «انتفاضة الکترونیک»

متن انگلیسی: <http://electronicintifada.net/conte> ...

درباره صدای سوم در جنگ اسرائیل در غزه و دشواری صلح

گفتگوی تلویزیونی رها با مهرداد درویش پور

با ادامه بحران در غزه، جوامع مدنی در سراسر دنیا واکنش‌های متفاوتی داشته‌اند. برخی به مدافعان اسرائیل بدل شده و جمعی نیز خود را در صف حامیان حماس قرار داده‌اند؛ در این میان به نظر می‌رسد خط مدافعان صلح که به هر دو گروه انتقاد دارند کم رنگ شده است.

<https://www.youtube.com/watch?v=03dLHIL3a6g>